



۱۲ بهمن همانطور که یک روز مهم در تاریخ سیاسی ایران محسوب می‌شود، برای سینما نیز حیات‌بخش و تاریخ‌ساز است. روزی که معمار انقلاب، هم مشرورعیت هنر هفتم را تأیید کرد و هم جهت درست حرکت سینما را روشن کرد. بیسان آن روز امام خمینی(ره) که فرمودند «ما با سینما مخالف نیستیم، با فحشا مخالفیم» هم از بعد ایجابی سینما را تثبیت کرد و هم از جنبه سلبی، تعیین شد سینما اگر قرار است در این مرز و بوم فعالیت کند، باید در مسیر اخلاقی حرکت کند. از هر دو منظر، بنیانگذار جمهوری اسلامی به سینمای ایران حیات بخشید. به همین دلیل هم سینمای ایران تا اواسط دهه ۷۰ نهنتها در داخل به پویایی و شکوفایی رسید که به خاطر پرداختن به مضامین انسانی وام‌گرفته از انقلاب، توانست چشم جهانیان را به خود جلب کند. با این حال از شگفتی‌های عرصه فرهنگ و هنر ما یکی هم این است که به رغم مدیون بودن سینما، به انقلاب و خاصه به رهبر کبیر آن، کمتر ادای دین کرده و حق مطلب را چندان ادا نکرده

روز ۱۳ دی ۵۷ ژنرال «ایسرت هایزر» معاون فرمانده نیروهای ارتش آمریکا در اروپا مأموریت یافت با هدف تشویق فرماندهان ارتش شاه به حمایت از نخست‌وزیری بختیار به تهران سفر کند. وی ۱۴ دی وارد تهران شد.

هایزر در حالی که در قسمت بار هواپیما پنهان شده بود، بدون اطلاع قبلی با یک هواپیمای نظامی از اشتوتگارت آلمان عازم تهران شد و هواپیمای حامل وی در فرودگاه مهرآباد به زمین نشست. هایزر درساره چگونگی ورودش به تهران در کتاب «مأموریت در تهران» نوشت:

«خبر ورود من به ایران به طور سری به اطلاع ژنرال «فیلیپ گالست» رئیس هیات مستشاری آمریکا در ایران رسیده بود و ترتیب استقبال از من، به طور مخفیانه داده شده بود. درهای هواپیما که باز شد، چندین نظامی آمریکایی وارد هواپیما شدند. برخی از آنها، لباس نظامی بر تن داشتند و برخی دیگر، لباس شخصی پوشیده بودند و برای تخلیه سوخت وارد هواپیما شدند. من از هواپیما دور شدم. در مسفرهای قبلی، مهم‌ترین رهبران نظامی حکومت شاه در فرودگاه به استقبال من می‌آمدند و مراسم استقبال هم برطرفلطاق بود اما این بار با همیشه فرق می‌کرد.» هایزر در شب اول ورودش به تهران درباره وضعیت این شهر نوشت:

«عبور از خیابان‌های تهران، برای من تکان‌دهنده بود. این شهر پرترحک، اینک کاملاً فلج شده بود، خیابان‌ها خالی بود، حتی یک اتومبیل، اتوبوس یا موتورسیکلت هم در خیابان‌ها دیده نمی‌شد. این میدان شهیاد آزادی[ تا آن سوی شهر، همه جا تعطیل به نظر می‌رسید. مغازها بسته بودند، پیاده‌روها خالی و جایگاه‌های بنزین تعطیل بودند… روی پنجره‌ها یک در میان تصویر آیتالله خمینی دیده می‌شد. نیروهای مخالف، کنترل ارگان‌های حیاتی را در دست گرفته بودند.» هایزر در ادامه نوشت: «هردم فریاد می‌زدند «الله‌اکبر» و صدا از پشت‌بام‌های نزدیک به گوش می‌رسید. به هر فریادی از گوشه‌های دیگر پاسخ داده می‌شد. در تاریکی، صدای تیراندازی از سلاح‌های خودکار شنیده‌می‌شد.»

هایبز از فرودگاه مهرآباد ابتدا به منزل ژنرال هووی استون (Howie Stone) فرمانده بخش نیروی زمینی در دفتر وابسته نظامی و مستشاری نظامی آمریکا در تهران رفت. در این محل اعضای مهم و اصلی اداره مستشاری جمع بودند؛ ژنرال گاست، رئیس اداره مستشاری، ژنرال «جرج کرتز» نماینده نیروی هوایی و آمریال «فرانک کولینز»

و با محتوای صادقانه درباره انقلاب نداشتیم. انگشت‌شمار فیلم‌هایی هم که درباره انقلاب ساخته شده‌اند و مورد تحسین قرار گرفته‌اند، مربوط به دهه اول انقلاب هستند. فیلم‌هایی چون «تن»، «تیرباران»، «فصل خون»، «ای ایران» و… مربوط به دهه ۶۰ هستند. دردناک این است که همان چند فیلمی هم که طی ۲ دهه اخیر در ارتباط با تاریخ انقلاب ساخته شده، تصویری نامطلوب از این واقعه نمایش می‌دهند. مثل فیلم «صد سال به این سال‌ها» که روایتی نمادین و استعاره‌ای از انقلاب اسلامی ایران است. شخصیت محوری فیلم، زنی به نام «ایران» است. «ایران» خانواده‌اش در این فیلم در زمان شاه، زندگی آرام، مرفه و خوشی دارند. آنچه این فیلم از جامعه دوران طاغوت معرفی می‌کند، جامعه‌ای سرشار از صلح و شادی و خوبی است. در فیلم می‌بینیم که به محض جریان یافتن انقلاب و برگزاری تظاهرات در خیابان‌ها علیه شاه، گرفتاری‌های خانواده «ایران» نیز شروع می‌شود! همان ابتدا شوهر ایران در جریان حوادث و درگیری‌های انقلاب کشته می‌شود. پس از آن و با در گرفتن جنگ تحمیلی، یگانه فرزند وی نیز برای خدمت سربازی به جبهه اعزام می‌شود و او نیز از دستش می‌رود. در نهایت فرزند کوچک‌تر او هم به خاطر شرکت در اعتراضات سیاسی بازداشت و سپس مجبور به مهاجرت می‌شود.

همچنین فیلم «زادبوم» با اینکه ارتباط مستقیمی با انقلاب ندارد، اما تصویری دل‌رحم و مهربان از یک نظامی پهلوی نمایش می‌دهد. فیلم‌هایی چون «یک گزارش واقعی» ساخته داریوش فرهنگ، «بیداری» به کارگردانی فرزاد موتمن، «کیما و خاک» اثر عباس رافعی و… هم با اینکه سعی کرده‌اند تصویر مثبتی از انقلاب نمایش دهند اما به خاطر سفارشی بودن و ضعف ساختاری، تأثیرگذار نیستند.

■ **اهمیت پرداختن به انقلاب اسلامی**
بی‌مهری سینما به انقلاب، صرفا یک مساله سیاسی نیست، بلکه از جنبه فرهنگی هم قابل

نسبت هنر هفتم با بزرگ‌ترین واقعه تاریخ معاصر ایران

# انقلاب سینما را احیا کرد سینما برای انقلاب چه کرد؟

نقد است، چون به معنی نادیده گرفتن مهم‌ترین بخش از تاریخ کشورمان است. چطور ممکن است در یک کشور همچون ایران، واقعهای بزرگ به نام انقلاب رخ دهد اما این واقعه بازنمایی در سینمای آن کشور نداشته باشد؟ این در حالی است که حوادث انقلاب، سوزه‌هایی طلاهی و زیبا برای خلق آثار تأثیرگذار هستند. بویژه اینکه بسیاری از موضوعات و واقعیت‌های انقلاب، هنوز هم در سینما به تصویر کشیده نشده و بکر هستند اما غلبه جریان تاجرمسلك و فاقد دغدغه‌های فرهنگی که تنها راه کسب درآمد در سینما را ساخت فیلم‌های پیش پا افتاده و کم‌دی‌های کم وزن می‌پندارد، باعث شده کمتر کسی میل ورود به این بخش از تاریخ را داشته باشد. در سینمای هند هم وجه اقتصادی پُرنرنگ است اما در همان سینما نیز درباره مسائل مهم تاریخی آن کشور فیلم‌هایی ساخته می‌شود. در یک سال گذشته چند فیلم با چنین مضامینی در سینمای هند ساخته شد. از جمله فیلم «رنگون» که یک درام در متن مبارزات مردم هند با استعمار انگلیس است. نکته مهم این است که بیشتر فیلم‌های سایر کشورها درباره وقایع تاریخی بر مبنای یا با الهام از زمان‌ها ساخته می‌شوند. یکی از عواملی که سبب شده تا فیلم‌های قابل توجهی درباره انقلاب ساخته نشود، کمبود منبع الهام و اقتباس است. یعنی ما داستان و زمان‌های خوبی که به اصل و متن انقلاب پرداخته باشند، بسیار کم داریم. ضعف ادبیات داستانی در حوزه انقلاب به سینما نیز آسیب‌زده است، چون ادبیات داستانی پشتوانه سینماست. اگر امروز بنا باشد آثاری درباره انقلاب در سینما خلق شود، باید پاسخگوی شبهات موجود در جامعه باشیم. برخی مردم و خیلی از جوانان اطلاعات ناصی درباره زمینه‌های وقوع انقلاب اسلامی دارند. سینما می‌تواند پاسخ بسیاری از سوالات و شبهات در این زمینه را بدهد، یعنی فیلم‌ها علاوه بر پرداختن به چگونگی انقلاب باید به چرایی آن هم بپردازند. از جمله موضوعات پیشنهادی،

## هایزر: یا بختیار یا کودتای نظامی!

شاخه‌های نظامی و دیگر افسران عالی‌رتبه، آنها را در «حالتی کاملاً درمانده» یافت. همگی نگران امنیت شخصی‌شان بودند و می‌خواستند در صورتی که شاه کشور را ترک کرد یا او بروند، همچنین اکثرشان از سفیران انگلیس و آمریکا یعنی پارسونز و سولیوان به خاطر فشار آوردن به شاه برای ترک کشور خشمگین بودند. همین‌طور هم در ایالات

متحده می‌خواستند از نفوذش برای ساکت کردن خمینی و پوشش خبری رک و صریح بنگاه خبرپرانتی انگلیس آرادپو بی‌بی‌سی‌آز ناآرامی ایران استفاده کنند. آنها همگی اظهار می‌کردند بختیار چیز خیلی کمی می‌تواند به دست آورد و او را فقط مردی پشت میز نشین می‌نامیدند.»خبرگزاری آسوشیتدپرس درباره زیمت هایزر به تهران در گزارشی از واشنگتن اعلام کرد: «دولت آمریکا برای حصول اطمینان از حفاظت دقیق از تجهیزات نظامی و جاسوسی مخفی این کشور در ایران، یک ژنرال ۴ ستاره را به تهران فرستاده است. فرستاده آمریکا همچنین نفوذ ارتش را در صورت روی کار آمدن دولت چچگرا در ایران ارزیابی خواهد کرد. منابع وزارت دفاع آمریکا اعلام کردند رابرت هایزر با مقامات نظامی ایران به مشورت پرداخته و مقامات آمریکایی امیدوارند ارتش بتواند نفوذ خود را برای برقراری ثبات در ایران حفظ کند.»مقامات آمریکایی نگران وسایل و تجهیزات امنیتی سریی خود هستند که

در ایران به کار گرفته شده و این نگرانی بویژه با روی کار آمدن احتمالی یک دولت طرفدار شوروی نیز بروز هرج و مرج به دنبال پایان یافتن حکومت استبدادی در ایران، شدت می‌یابد.»

«جیمز بیل» در کتاب «تشییر و عقاب» درباره چگونگی اعزام هایزر به تهران و هدفش از این مأموریت نوشت: «توصیه‌های یی‌نمر بال درباره ایران خیلی زود جای خود را به پیشنهاد وزارت دفاع داد که از سوی برژینسکی مورد حمایت قرار گرفت. بدین ترتیب که یک افسر عالی‌رتبه نظامی به ایران فرستاده شود تا با نیروهای مسلح ایران تماس بگیرد. هایزر با این مأموریت که نیروهای ارتش ایران را منسجم کرده و به آنها گوشزد کند ایالات متحده از رژیم فعلی پشتیبانی می‌کند، راهی تهران شد. به گفته خودش «من از سوی دولت ایالات متحده به آنجا گسیل شدم تا نیروهای

قانون «کاپیتولاسیون» است، چرا محمدرضا پهلوی به قانونی تن داد که به موجب آن، آمریکایی‌ها از ایرانیان حق توحش می‌گرفتند و اگر یک مستشار، دیپلمات یا کارمند آمریکایی در ایران خطایی می‌کرد، ما حق شکایت یا محاکمه او را نداشتیم. در خاطرات اطرافیان شاه بارها تأکید شده که سران سیاسی و نظامی غرب بدون اطلاع محمدرضا پهلوی به ایران می‌آمدند و می‌رفتند. یعنی شاه کشور ما تا این حد هم نزد آنها جایگاهی نداشت که این هم می‌تواند سوزه یک فیلم باشد. جدا شدن بخش‌هایی از خاک ایران با تصمیم رضاشاه و پسر مخلوعش نیز موضوع جذابی برای آثار دراماتیک و تاریخی است. چون رضاشاه پهلوی نیز همچون اسلاف قاجری خود، قسمت‌هایی از سرزمین ما از جمله کوه‌های آرارات، سرچشمه رود هیرمند و سواحل غربی اروندرود را به بیگانگان واگذار کرد. همچنین که فرزند او بحرین را از ایران جدا کرد. پول‌های هنگفت غارت شده توسط خاندان پهلوی و انتقال این مبالغ به بانک‌های خارج از کشور هم مضمون جذاب دیگری است که می‌تواند سوزه آثار نمایشی باشد. اما یکی از رسالت‌های امروز سینما در قبال انقلاب این است که شبهه نبود مشکل اقتصادی در دوران شاه را برطرف کنند. باید این واقعیت که بخش اعظم مناطق ایران فاقد حداقل امکانات بود و بیشتر مردم در فقر مطلق زندگی می‌کردند، برای نسل جوان به نمایش دربیاید. توجه سینما به حقایق و واقعیت‌های انقلاب، نقش مؤثری در افزایش امنیت و آرامش درونی کشور خواهد داشت. یک آزمون و تحقیق ساده ثابت می‌کند جوانان و مسئولانی که از هویت منسجمی برخوردارند و باوری صادقانه و عمیق به انقلاب دارند، کمتر به آسیب‌های اجتماعی و اخلاقی مبتلا می‌شوند. پس فیلمسازها اگر در این زمینه فعال شوند، به طور مستقیم به سالم‌سازی و افزایش امنیت در پیرامون خود کمک خواهند کرد.

منبع: **ی‌پگاه بصیرت**

### روایتی از آخرین روزها

اول فوریه ۱۹۷۹ که آیت‌الله خمینی به ایران بازگشت، حدود ۳ میلیون نفر برای استقبال از او در فرودگاه و خیابان‌های تهران ازدحام کرده بودند. جمعیت هیجان‌زده در همه جا موج می‌زد. آیت‌الله مجبور شد با هلیکوپتر به قرارگاهی که به عنوان نمادین برگزیده بود، برده شود. مدرسه‌ای در بخش فقیرنشین جنوب تهران، دور از ویلاها و کاخ‌های بخش شمالی که تا آن زمان بسر زندگی توده مردم تسلط داشت. هنوز در میان فرماندهان نظامی شاه، کسسانی بودند که تصور می‌کردند کودتا علیه آیت‌الله خمینی امکان دارد. آنان کوشیدند شاپور بختیار را که هنوز نخست‌وزیر بود بسا آن موافق کنند. بختیار بی‌میل بود زیرا اعتقاد داشت خودش شاه را بیرون کرده و پشتوانه او اکنون به قدری قوی است که به تنهایی می‌تواند آیت‌الله خمینی را بر زمین بزند. او یک روز پس از بازگشت آیت‌الله خمینی اعلام داشت: «از ۵۰ سال پیش تاکنون ارتش هیچگاه اینطور مطیع نخست‌وزیر نبوده است.» بختیار پیشنهاد کرد ریاست یک حکومت وحدت ملی را برعهده بگیرد که پیروان آیت‌الله خمینی نیز در آن شرکت داشته باشند اما آیت‌الله خمینی بسادگی به او بی‌اعتنا بود. او از مقامات دولتی خواست استعفا کنند و آنگاه حکومت خودش را به ریاست مهندس مهدی بازرگان یکی از اعضای قدیمی جبهه ملی و استاد دانشگاه و مبارز حقوق بشر در زمان شاه، تشکیل داد. بازرگان اوایل دهه ۵، ۱۹۶۰ سال از عمر خود را به علت مخالفت با شاه، در زندان گذرانده بود. تا هفتم فوریه، پیروان آیت‌الله خمینی کنترل ادارات دولتی و شهرداری و دادگستری را در بسیاری از شهرها در دست گرفتند. میلیون‌ها نفر به نفع آیت‌الله خمینی و حکومت اسلامی راهپیمایی کردند. بختیار برنامه‌های آیت‌الله خمینی را «کهنه و قرون وسطایی» نامید. در حالی که شاه در کاخی در مراکش به سر می‌برد و به رادیو تهران گوش می‌داد، ارتشی که با این همه دقت ترتیب کرده بود، روزه فروپاشی گذاشت. سربازان دسته‌دسته فرار می‌کردند. مأموران ساواک، یا از ترس جان می‌گریختند یا به قتل می‌رسیدند و آنها که خوشبخت‌تر بودند، اجازه می‌یافتند به آیت‌الله خمینی بپیوندند. شورش به هواداری از آیت‌الله خمینی در میان کارمندان فنی نیروی هوایی (مشهور به همافران) آغاز و در میان صفوف دیگر بخش شد. ۱۰ فوریه نیروی هوایی با گارد شاهنشاهی به جنگ پرداخت. بعدها حبیب‌اللهی (فرمانده نیروی دریایی شاه) اظهار داشت: «هرگز باور نمی‌کردم ارتش به این زودی متلاشی شود». هزاران غیرنظامی از در و دیوار چندین پادگان نظامی بالا رفتند و اسلحه‌ها را ربودند و پادگان‌ها را آزاد کردند. بختیار طی یک نطق رادیویی اعلام کرد: «اینگونه اعمال، هیچ تاثیری بر من ندارد.» تیز خلاص به این مورد که از واقعیت‌ها به دور بود و تلاش می‌کرد انقلاب را مهار کند، ۱۱ فوریه خالی شد. افراد مسلح و چریک‌های اسلامی و سربازان هوادار آیت‌الله خمینی به خیابان‌ها ریختند و کنترل بقیه تاسیسات نظامی را در دست گرفتند. آن عده از فرماندهان نظامی که هنوز امیدوار بودند کودتایی صورت بگیرد، دریافتند اکنون همه امیده‌های‌شان بر باد رفته است. نیروهای مسلح حتی از بختیار حمایت نمی‌کردند تا چه رسد به شاه. شورایعالی فرماندهان نظامی به سربازان دستور داد به سربازخانه‌های‌شان بازگردند و بازرگان نخست‌وزیر، آیت‌الله خمینی را مطمئن کرد ارتش اکنون آماده پشتیبانی از دولت موقت است. بختیار سرانجام فهمید بازی را باخته است. در حالی که صدای شلیک مسلسل‌ها در خیابان‌های اطراف محل کارش شنیده می‌شد، از پلکان عقب نخست‌وزیری خارج شد و توانست به مخفیگاهی بگریزد. پس از چند ماه موفق شد با تغییر قیافه سوار یک هواپیمای مسافری شود و به تبعیدگاهش در پاریس پرواز کند. دربادار حبیب‌اللهی و گروه دیگری از فرماندهان نظامی نیز سرانجام با پای پیاده و از طریق راه‌های کوهستانی به ترکیه فرار کردند (بعضی از آنان از کمک‌های موساد- سرویس مخفی اسرائیل- برخوردار شدند). آن دسته از فرماندهان نظامی که بی‌درنگ مخفی نشدند، این اندازه خوشبخت نبودند. پاره‌ای از آنان را جمعیت خشمگین در وسط خیابان از اتومبیل‌های‌شان بیرون کشیدند و کشتند و عده‌ای دیگر پس از محاکمات، اعدام شدند. در واشنگتن مقامات آمریکایی بلافاصله تفهیمیدند انقلاب اسلامی تا چه اندازه پیروز شده است. وقتی ارتش در توفان ۱۱ فوریه متلاشی شد، چندین بار از اتاق عملیات کاخ‌سفید به «ویلیام سمولیوان» سفیر آمریکا در تهران تلفن زده شد و به او گفته شد برژینسکی می‌خواهد بداند آیا هنوز شناسی برای کودتا وجود دارد؟ ارتش متلاشی شده و او در صدد نجات افسران آمریکایی از دست مردم است، این بار سفیر با لحنی خشن پاسخ داد و سپس پرسید آیا لازم است این ناسزا را به زبان لهستانی ترجمه کند؟

منبع: **آخرین سفر شاه، ویلیام شوکراس نشر البرز**